

"هو اللطيف"

«زنده»

شعری از فریبا خادمی

از جمادی مُردم و نامی شدم
وَز نما مُردم به حیوان بَرزدم
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۰۱)

قُوْتِ انسان اوّلش آن شیر شد
بعد از آنش نانِ دندان‌گیر شد
(فریبا خادمی)

مُردم از حیوانی و آدم شدم
پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۰۲)

اوّلش دینار بود آن نیتم
بعد از آن بایست دیدار آیدم
(فریبا خادمی)

وَز مَلْک هم بایدَم جَسْتَن ز جو
کُلُّ شَیْءٍ هَالِکِ إِلَّا وَجْهَهُ
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۰۴)

پس عدم گَردم عدم چون آر غنون
گویدم که اِنَّا الیه راجعون

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۰۶)

اوّلش کوکو به صحرایِ جهان
پس تحرّی بعد از این مردود دان

(مصراع اول: فریبا خادمی؛

مصراع دوم: مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶)

هین بگردان از تحرّی رو و سر
که پدید آمد معاد و مُستَقَرّ

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۷)

یک دو روزی دایه بهر شیر بود
حکم بابا قطع شیر پیر بود

(فریبا خادمی)

که بُود شیر بریده زهرناک
قهر بابا تلخ بود و عشقناک

(فریبا خادمی)

ای جوانِ زنده رو بابا ببین
گردِ دایه می نرو اندر زمین
(فریبا خادمی)

همچو نیلوفرِ پرو زین طرفه جو
همچو مُستسقی حریص و مرگ جو
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۰۸)

همچو نیلوفرِ پرو بی ریشه‌ای
بحر را می جو نه که اندیشه‌ای
(فریبا خادمی)

کی شناسی گر خیالی سر کُند
کز کدامین مَکمنی سر بر کُند؟
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۱۵)

پوز بندِ وسوسه عشق است و بس
ور نه کی وسواس را بسته است گس؟
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۳۰)

هست و سواس از پی عشق جهان
عشق باری غیرتی دارد نهان
(فریبا خادمی)

عشق‌هایِ لُعبتی را با خرد
بر ته دریايِ غیبتش می‌برد
(فریبا خادمی)

چون ز مُرده زنده بیرون می‌کشد
هر که مُرده گشت او دارد رَشَد
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹)

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند
نفسِ زنده سویِ مرگی می‌تند
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰)

مُرده شو تا مُخرجِ الحیِّ الصمد
زنده‌ای زین مُرده بیرون آورد
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۱)

کارِ تو نی کارِ آن صانع بُود
که ز بیگار و ستم مانع بُود
(فریبا خادمی)

چارهٔ دفعِ بلا نَبودِ ستم
چارهٔ احسانِ باشد و عفو و کرم
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۰)

نی که خلاقِ مجیدِ باوفا
ساختِ ضدّی بر خودش جنسِ جفا
(فریبا خادمی)

آن که او پرداخته، داند شکست
آن که رفته دور، می‌تاند نشست
(فریبا خادمی)

ز آن که عشقِ مُردگان پاینده نیست
ز آن که مُرده سوی ما آینده نیست
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۷)

عشقِ زنده در روان و در بَصَر
هردمی باشد ز غنچه تازه‌تر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۸)

عشقِ آن زنده گزین کو باقی است
کز شرابِ جان‌فزایت ساقی است

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۹)

عشقِ آن بُگزین که جمله انبیاء
یافتند از عشق او کار و کیا

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۰)

تا تو باشی در حجابِ بوالبشر
سرسری در عاشقان کمتر نگر

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۶۱)

دان عنانِ دل به دستِ یوسف است
الله الله دامنِ او را بچسب

(فریبا خادمی)

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خو بدزدد، دل نهان از خوی او
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶)

می رود از سینه ها در سینه ها
از ره پنهان صلاح و کینه ها
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱)

باز استادی که او محور ره است
جان شاگردش از او محور شه است
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۳۳)

اندر او جز عشق یزدان کار نیست
جز خیال وصل او دیار نیست
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۳)

این خردها چون مصابیح آنور است
بیست مصباح از یکی روشن تر است
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۳)

بوک مصباحی فُتد اندر میان

مشتعل گشته ز نورِ آسمان

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۴)

گفت سیروا می‌طلب اندر جهان

بخت و روزی را همی کُن امتحان

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۶)

در مجالس می‌طلب اندر عقول

آن چنان عقلی که بود اندر رسول

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۷)

بهر این کرده است منع آن با شکوه

از ترَّهَب و ز شدن خلوت به کوه

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۰)

تا نگردد فوت این نوع التقا

کان نظر بخت است و اکسیر بقا

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۱)

صدق عاشق بر جمادی می تند

چه عجب گر بر دل دانا زند؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۷۴)

صدق موسیٰ بر عصا و کوه زد

بلکه بر دریای پُر اشکوه زد

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۷۵)

صدق احمد بر جمال ماه زد

بلکه بر خورشید رخشان راه زد

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۷۶)

فهم کن موقوفِ آن گفتن مباش

سینه‌های عاشقان را کم خراش

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۶۹)

فرجه‌ای کن در جزیره مثنوی

تا نیفتی در حجابِ معنوی

(مصراع اول: مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۷؛

مصراع دوم: فریبا خادمی)

لوح حافظ، لوح محفوظی شود
عقل او از روح، محظوظی شود
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۴)

گر نخواهی نُکس پیشِ این طیب
بر زمین زن زرّ و سرّ را ای لیب
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۷)

یارِ شاطر باش تو با زندگان
همرهِ صانع، شهِ پائندگان
(فریبا خادمی)

از گه ما و منی پایین بیا
می بجو از زندگان کار و کیا
(فریبا خادمی)

بندگی کن محضِ ایشان بیاب
لحظه‌ای زین آستان رو بر متاب
(فریبا خادمی)

از حواس آمد بشر را این خلل
کی شناسند این حواس آن مُستَقَر
(فریبا خادمی)

عاشقی کز عشق یزدان خورد قوت
صد بدن پیشش نیرزد تر توت
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۱۶)

بندگی کن تا شوی عاشق لعل
عاشقی کسبی است آید در عمل
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۲۸)

بعد از این از اجر نا ممنون بده
هر که خواهد، گوهر مکنون بده
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۹۴)

زنده‌ای و هر کجا پامی نهی
خضر باشی، سبز گردانی آخی
(فریبا خادمی)

رو يد الله فوق ايديهم تو باش
همچون دستِ حقِ گزارِ رزقِ پاش
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۹۵)

در نگنجد عشق در گفت و شنید
عشق، دریایی است قعرش ناپدید
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۳۱)

و السلام